

قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل

امر بین الامرین

حضرت نقطه اولی، حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح رقم (13) - امر و خلق، جلد 1

۱۳ - قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل امر بین

الامرین

از حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع است قوله الاعلی: "و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالق جز او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض بخالق در کَلْشِئِ بیرون نرود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شیئیت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده بعلت خصال سبعة باختیار خود شیئی و فرقی در خلق حقائق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امر الله سوای این دو امر است و این امر اوسع از ما بین سماء مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوابل است و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات کل شیئی را عالم است و بر سبیل اختیارات کل کل را خلق میفرماید و جزا میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده."

و از آن حضرت در تفسیرها قوله الاعلی: "و ان سر الامر هو ان لا یری احد ظهور فعل الله بما هو علیه الا نفس تجلی اختیارات الاشیاء بما هم علیه و ما هم سائرون الی ما لا نهایة لها و لا یری نورا الا نوره و



ORIGINAL

لا حكما الا حكمه لان لا يوجد شئ في السموات و لا في الارضين الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله عليهم و انّ العبد في حين الفعل هو يفعل بفعل القدر من لدن خبير عليم لان الله سبحانه كان عالما باختيارات الكلّ و ما هم سائرون و على ذلك يجزيهم و صفهم و يعطيهم حقهم و ان ذلك الاختيار هو مساوق وجود شئى ... و هو سر القدر حيث يعلم اهل المنظر الى الفؤاد و لا يرون فعلا الا فعل الله و لا يرون موثرا الا الله.

از حضرت عبدالهبا در مفاوضات است قوله العزيز: "امورى در تحت اختيار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصرا اعمال خيريه و افعال شريه اين واضح و مشهود است كه اراده انسان در اين اعمال مدخلى عظيم دارد و اما امورى است كه انسان بر آن مجهول و مجبور است مثل خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوى و ضرر و زيان اين امور در تحت اراده انسان نيست و مسؤل از آن نه زيرا مجبور بر آن است. اما در افعال خيريه و افعال شريه مخير است و باختيار خویش ارتكاب آن نمايد مثلا اگر خواهد بذكر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بياد غير مألوف شود، ممكن است كه از نار محبة الله شمعى برافروزد و متخير است كه محب عالم گردد، و يا مبغض بنى آدم شود و يا بحب دنيا پردازد، و يا عادل شود و يا ظالم گردد. اين اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسان است لهذا مسؤل از آن. اما مسئله ديگر در ميان است و آن اينكه بشر عجز صرف است و فقر بحت توانائى و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دنو بسته به مشيت و اراده جناب كهرياء... مقامات نفوس مختلف است آنكه در مقام ادنى از وجود مانند جماد حق ندارد كه اعتراض نمايد خداوندا مرا چرا كمالات نباتى ندادى ... مثل اين مقام مثل كشتى است كشتى را محرک قوه باد و قوه بخار است و اگر اين قوت منقطع ابدأ حرکت نتواند با وجود سگان كشتى بهر طرف متمایل قوه بخار كشتى را بآن سمت راند ... اين حرکت از كشتى نه بلکه از باد و بخار است و همچنين جميع حرکات و سكات انسان مستمد از مدد رحمان و لكن اختيار خير و شر راجع بانسان و همچنين پادشاه شخصى را حاکم اين شهر نمود و قوه تصرف بنحشيد و طريق عدل و ظلم بموجب قانون بنمود حال اين حاکم اگر ظلم نمايد هرچند بقوت و نفوذ پادشاه نمايد ولى پادشاه از ظلم بيزار است و اگر عدل نمايد نيز بنفوذ پادشاه نمايد و پادشاه از عدل راضى و خرسند است. مقصود اين است كه اختيار خير و شر راجع بانسان و در هر صورت موقوف بمدد وجودى از پروردگار. سلطنت الهى عظيم است و كل در يد قدرت اسير، بنده باراده خود توانائى بر امرى ندارد پروردگار مقتدر و توانا است و مددبخش جميع كائنات ... مادام مراتب موجودات مختلف است و متفاوت بعضها فوق بعض پس انتخاب بعضى از اشياء برتبه اعلى مثل انسان و ترك بعضى در رتبه اوسط مثل نبات و وضع بعضى در رتبه ادنى مثل جماد چون بمشيت و اراده پروردگار است پى (پس) تخصيص انسان برتبه اعلى از فضل پروردگار است و تفاوت بين (بين

نوع) انسان از حیثیت ترقیّات روحانیّه و کمالات ملکوتیه نیز بانتخاب حضرت رحمن است زیرا ایمان که حیات ابدیه است از آثار فضل است نه نتایج عدل شعله نار محبت بقوه (قوت) انجذاب است نه بسعی و کوشش در جهان خاک و آب بلکه بسعی و اجتهاد اطلاع و علم و کمالات سائر حاصل گردد.

و قوله العزیز: "سؤال از حرکت و سکون اشیاء نموده بودید که باراده حقّ است یقین است زیرا مدد وجود از فائض الجود است اگر بوجود امداد از حقّ نرسد کائناتی از کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد و مراد این نیست که جبری در میان است بلکه مراد این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت باز ماند مثلا اگر مدد روح از اعضاء و اجزاء هیکل انسانی منقطع گردد از برای هیچ عضوی حرکتی نماند ولکن این حرکت برضایت و خواهش نفس است نه روح چه بسیار واقع که روح تقدیس جوید و جان جانان طلبد ولکن نفس اماره مسلط شود و انسان را بحرکتی مبتلا نماید که سبب کدورت روح شود در این مقام است که ذکر میشود لا حركة ولا سکون الا بالله.

و قوله العزیز: "و اما مسأله لا جبر ولا تفویض ... فاعلم ان القدرة القديمة محرکة للآفاق مقبلة للقلوب و الابصار و مدخل الانسان فی الافعال هو الارادة و الميلان و القابلیة و الاستعداد فالبشروا لشجر متحرکان و المحرک لهاتین الحركتین هو الله ولکن حركة الانسان مباینة لحركة الاشجار لانّ الحركة الاولى بالاختیار و الارادة و الميلان و الثانية بالاضطرار و عدم الاختیار و المحرک هو العزیز الجبار ... و لنا مثل آخر و هو اذا اشتدت ریح صرصر فی البرّ و البحر ترى الفلک مواخر الی الشرق و الغرب و المحرک لها الريح الشدید ... ولکن اذا مال الملاح بالسکان الی الشرق فتذهب بقوة الريح مشرقة و ان اماله الی الغرب تذهب بها الريح مغربة.

و از آن حضرت در سفرنامه اروپا است قوله العزیز: "انسان در اموریکه راجع بحسن صفات و تعدیل اخلاق است و سبب صعود بمقامات عالیّه متعالیه مختار است ... اما در امور کلیّه و قانون قدرت انسان مداخله نتواند.

و در سفرنامه امریکا است قوله العزیز: "سلسله موجودات بیک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات بهم مرتبط نمیشود حلقهای از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بآن ارتباط و نظام عمومی است آنچه واقع میشود از مقتضیات آن است و مبنی بر حکمت بالغه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی بروید آخر پژمرده میشود و هر زراعت سبز و خرمی خشک می گردد و هر ترکیبی تشنیت مییابد. اینها همه از مقتضیات آن نظام و رابطه کلیّه است که بتقدیر الهی تعبیر شده.

و در خطاب باقا میرزا یوسف بروجردی در عراق است قوله العزیز: "أما مسئله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویه صحیحیه که در بین اجزاء کائنات است هر امری مرتبط بجمع امور است و هر قضیه از روابط ضروریه جمع قضایا."

و در خطاب بمیرزا مهدی حکیم همدانی در گیلان قوله العزیز: "أما شرارت و درندگی و خونخوارگی یزید از تهور خود ایشان بود قضا را نباید متهم نمود قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیاء است زیرا معنی قدر اندازه است و قضای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقایق اشیاء است بقدر و اندازه اشیاء ظاهر میشود."

حاشیه

در قرآن است . قوله تعالی: "و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره."

در تفسیر بیضاوی است: و ربک یخلق ما یشاء و یختارو لا موجب علیه و لا مانع له ما کان لهم الخیره ای التخییر کالتطیره بمعنی التطیر و ظاهره نفی الاختیار منهم راسا و الامر کذالک عندالتحقیق فان اختیار العباد مخلوق باختیار الله منوط بدواعی لا اختیار لهم فیها.

و در تورات است: "خدا قلب فرعون را قسی و سخت کرد که نخواست بنی اسرائیل از خاک مصر بیرون روند." و کلام اشعیاست: المصور النور و الخالق الظلمه الصانع السلام و الخالق الشر انا الرب الصانع هذه جمیعها. و در انجیل کلام مسیح است: "احمدک ایها الاب رب السماء و الارض لانک اخفیت هذه عن الحکماء الفهماء و اعلنتها للاطفال."

و نیز در انجیل است: لم یقدروا ان یؤمنوا لان اشعیا قال ایضا قد عمی عیونهم و اغلظ قلوبهم لئلا یبصروا بعیونهم و یشعروا و یرجعوا فاشفیمهم. قال اهل السنه افعال العباد و جمیع الحيوانات مخلوقه الله تعالی لاخالق لها غیره و هو مذهب الصحابه والتابعین رضوان الله علیهم اجمعین. و قالت المعتزلة هم موجودون افعاله الاختیاریه و كانوا لا یتجاسرون علی تسمیه العبد خالقا الی ان نشاه الجبائی و قال ان لا فرق بین الایجاد و الخلق فسمى العباد الخالقین لافعالهم و لم یبال بخرق الاجماع. و قالت الجبریه و رئیسهم جهم بن صفوان الترمذی و هو مذهب ابی الحسن الاشعری لا فعل للعبد اصلا و لا اختیار و لا قدرة لهم علی افعالهم و هی کلها اضطراریه کحركات المرتعش و حركات العروق النابضة و اضافتها الی الخلق مجاز فعندهم جاء زید و ذهب عمر و کقولک طال الغلام و ابیض الشعر. و مبنی المذهبین اعنی الجبریه و القدریه علی اصل لهما و هو ان دخول مقدور واحد تحت قدره قادرین محال... فالجبریه قالوا لا قدرة

للعبد على الاختراع لما تبين فكان الله مخترعها ضروره قالت المعتزلة قدرة العبد على الافعال ثابتة ضرورة ضرورة الامر بها كقوله تعالى اقيموا الصلوه... واصحابنا رحمهم الله اهل السنة لما وجدوا تفرقه بديهية بين ما نزاوله اى نباشره من الافعال الاختيارية و بين الحركات الصادره بدون شعور و اختيار فانهم علموا... ان الاختيار مدخلا فى الاول دون الثانى و منعهم الدليل الدال على ان الله خالق كل شئى اى شئى كان عن اضافه الفعل الى الاختيار العبد مطلقا جمعوا بين امرين و قالوا الافعال واقعة بقدره الله و كسب العباد. از كتب اهل السنة . عقیده کنونی اهل سنت و جماعت هم مانند شیعیان مذهب بین الجبر و الاختیار است. "از تفسیر سر سید احمد خان هندی بر قرآن" نه وجودی در کار بود و نه عدمی نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی چه چیز ب حرکت آمد بسوی کدام سمت در حرکت شد در تحت و مراقبت چه کسی ب حرکت آمد آیا آبها و دریای عمیق وجود داشت ... در آن حال نه مرگی بود و نه حیات حیات جاودانی روز و شب از هم جدا نبودند فقط واحد حقیقی بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هیچ نبود ... در آنحال نخستین بار در وجود واحد حقیقی میل و اراده ظاهر شد که منشاء آغاز مذکور گردید ... خردمندانی که نور عقل و بصیرت دل آنها را پر کرده است ریشه وجود را از عدم یافتند کی میدانند و چه کس میتواند برای ما بیان کند که مبداء آفرینش و آغاز آن کی است ... کی میدانند هستی از کجا سرچشمه گرفته است ... این هستی از کجا آمده است آیا حادث است یا قدیم ذاتی است آنکس که از بالاترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان و عالم هستی است این موضوع را میدانند " مختصر از ترجمه ریگ ویدا "